

## تقیّه و جایگاه آن در احکام عبادی و حقوقی

دکتر سیدهاشم بطحائی\*

یکی از روش‌های عقلایی رایج در میان ملل و نحل تقیه است. این شیوه که به معنی خودداری از افتادن به دام خطر و مهلکه می‌باشد در اسلام نیز با عمل عمّار یاسر و تأیید پیامبر اسلام سپری برای حفظ جان افراد مسلمان در مواقع خطر قرار گرفت و به گفته ائمه معصومین علیهم‌السلام جزء دین و آیین اسلام واقع شد. البته برخی از مغرضین و یا ناآگاهان به شرایط و موقعیت‌های اجتماعی، آن را نوعی کذب و نفاق دانسته‌اند، که در این نوشته فرق میان تقیه و نفاق و کذب کاملاً توضیح داده شده و فصل ممیز میان آن‌ها بیان گردیده است. هم‌چنین اختلاف میان علمای شیعه و سنی در رابطه با موارد جواز تقیه نیز مورد بررسی قرار گرفته است. علمای اهل سنت اصولاً تقیه را در جلوگیری از خطر نفس جایز می‌دانند. نقش تقیه در احکام تکلیفی، حقوقی، کیفری و وضعی و این که آیا تقیه فقط کیفر اخروی را از مکلف سلب می‌کند یا تمام آثار اعمال صحیح نیز بر اجرای آن مترتب است از دیگر مباحثی است که در این نوشته مورد بررسی قرار گرفته است.

نتیجه آن‌که، تقیه سپری است که عقل در مقام خطرهای مهلک آن را سدّ راه قرار می‌دهد و شرع نیز که عقل کل است آن را امضا نموده وظیفه دانسته است.

## واژگان کلیدی: تقیّه - کذب - نفاق - موقعیت ها - احکام تکلیفی و

حقوقی.

### مقدمه

در میان شیوه‌های رفتاری مسلمانان تقیّه از همه شیوه‌ها بحث برانگیزتر بوده و از زوایا و ابعاد مختلفی برخوردار می‌باشد. ضمن این‌که تشابهی با ربا، دروغ، نفاق و درویی دارد که همین امر منشأ ایراد و اشکال افراد خرده‌گیر و ناآگاه گردیده است؛ از این‌رو می‌طلبد که مورد بحث و بررسی قرار بگیرد.

### معنی تقیّه

ریشه این کلمه از «وقایه» به معنی حفظ نفس از عذاب و گناه به وسیله عمل صالح می‌باشد (ابن منظور، ۱۴۱۲، ص ۳۷۸) و در اصطلاح علم حقوق اسلامی عبارت است از حفظ نفس از ضرر و زیان غیر به وسیله موافقت قولی و عملی با او، هر چند این موافقت برخلاف حق باشد (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۳۲۰).

این روش قولی و عملی پیش از آن‌که امضا یا تأسیس شرعی و دینی داشته باشد مجوّز عقلی دارد و از زمان‌های گذشته، عقلای عالم هنگامی که با دشمن سرسختی روبه‌رو می‌شدند و جان، مال یا ناموس آن‌ها مورد تهدید قرار می‌گرفت با حفظ عقیده و آرمان درونی خود و با مماشات ظاهری با خصم شر او را از خود و یا متعلقات خود دفع می‌کردند و نه تنها مورد ملامت قرار نمی‌گرفتند که تحسین نیز می‌شدند.

به عبارت دیگر، تقیّه دفع افسد به فاسد و رعایت الهمّ فالاهمّ یا مهم و اهم می‌باشد و عقلاً دفع و یا پیش‌گیری ضرر انبوه به قیمت ضرر اندک را شایسته و بجا می‌دانند.

اما برخی از کم‌اندیشان و معاندین شیعه آن را نوعی دروغ و یا نفاق تلقی نموده و پیروان مکتب امامت و ولایت را به درویی و مصلحت‌اندیشی متهم کرده و می‌گویند: گنجاندن تقیّه در دین با آن شرح بسط، از مخترعات شیعه می‌باشد (جارالله، ۱۳۶۹، ص

## تاریخچه تقیه

چنانچه اشاره شد، تقیه به دلیل این که حکم عقل است از تاریخ دیرپایی برخوردار بوده و در میان ملل گذشته نیز عقلا و نخبگان در هنگام خطر از این شیوه استفاده می کردند، به عنوان مثال، مؤمن آل فرعون با نام حیب نجار در زمانی که فرعون ادعای خدایی کرده و با خداپرستان به ستیزه برخاسته بود و آنها را به قتل می رساند، در ظاهر با آداب و رسوم و فرهنگ فرعونیه هماهنگ بود اما در باطن خداپرست بود و از موسی علیه السلام حمایت می کرد و این امر تا زمانی که فرعون، تصمیم به قتل موسی علیه السلام گرفت ادامه داشت. قرآن کریم در این باره می فرماید: «وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتُم ایمانه ان تقولون رجلاً ان یقول ربی الله و قد جائکم بالبینات من ربکم»؛ گفت: آیا مردی که می گوید الله پروردگار من است را می کشید و حال آنکه او از طرف پروردگار شما برای شما دلایل و براهین روشنی آورده است (مؤمن، ۲۹).

شیوه رفتاری مؤمن آل فرعون شیوه تقیه ای بود که به وسیله آن، جان و ایمان خود را از تجاوز و تعدی فرعونیان نجات داد. بدیهی است که مؤمن آل فرعون این سیاست را از کسی نیاموخته بود بلکه به اقتضای عقل و خرد خویش عمل نمود که نه تنها برای او که برای موسی علیه السلام نیز سودبخش بود. او راهی جز آن چه عمل نمود نداشت، زیرا جامعه آن زمان همگی فرعون زده بودند و به گفته ابن عباس، مفسر صحابی پیامبر، در زمان فرعون تنها سه نفر مؤمن و خداپرست وجود داشت؛ حیب نجار، آسیه زن فرعون و مردی که به موسی گفت مواظب خود باش که فرعونیان در کمین هستند تو را بکشند (طبرسی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۵۱۲).

سیاست عملی مؤمن آل فرعون به عنوان تقیه به دلیل آن که حکم عقل بود مورد تأیید شرع قرار گرفته و به عنوان رفتاری معقول و پسندیده به صورت وحی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل گردید. در حقیقت، تقیه از جمله احکام امضایی شارع در طول تاریخ زندگی عقلا و بشر محسوب گردد.

## تاریخ تقیّه در اسلام

با ظهور اسلام و تجلّی وحی در جزیره العرب و گرایش افراد به آن، حساسیت قریش و گروه‌های متعدد منطقه علیه اسلام و پیروان آن برانگیخته شد و سخت‌گیری‌های شدید تا حد قتل و کشتار علیه آن‌ها آغاز گردید، چنان‌که یاسر و همسر او سمیه را به جرم قبول اسلام به قتل رساندند، اما فرزند آن‌ها عمّار با درایتی خاص تنها راه نجات جان خود را در آن دید که به ظاهر مطابق میل آن‌ها سخن بگوید. از این‌رو با اظهار تبرّی لفظی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آسیب آن‌ها در امان ماند، اما یاران پیامبر او را متهم به ارتداد نموده و به رسول خدا گفتند: عمّار کافر شده است. رسول خدا فرمود: هرگز، وجود عمّار از سر تا پا پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او درآمیخته است. پس از آن عمّار سرافکننده به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و با گریه گفت: یا رسول الله! کفّار قریش باعث شدند از تو تبرّی جویم و خدایان آن‌ها را به نیکی یاد کنم. پیامبر اشک‌های او را پاک کرد و فرمود: اگر باز هم از تو چنین خواستند، مطابق درخواست آن‌ها سخن بگو (طبرسی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۳۸۹ و زمخشری، ۱۴۰۷، ص ۶۳۶) سپس این آیه نازل شد: «من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان»؛ کسی که پس از مؤمن شدن کافر شود مرتد خواهد بود مگر کسی که مجبور به کفرگویی شود در حالی که قلب او به ایمان قرص و محکم باشد (نحل، ۱۰۷).  
با نزول این آیه و امضای عمل کرد عمّار توسط پیامبر صلی الله علیه و آله، تقیّه به عنوان سنتی عقلایی در جامعه اسلامی سپری برای نجات جان افراد مسلمان در مواقع خطر قرار گرفت. پس تقیّه همان‌گونه که از نام آن پیداست، حافظ و نگهبان افراد مبتلا می‌باشد.

## حکم تقیّه از نظر علمای شیعه و سنّی

هر چند تقیّه شیوه‌ای عقلایی و فراگیر است و هیچ عاقلی با جواز آن برای حفظ جان مخالف نیست، اما در موجبات، اهداف، موارد و احکام آن میان علمای شیعه و سنّی اختلاف است. از نظر اهل سنّت، تقیّه تنها جهت حفظ نفس جایز است، اما از نظر

علمای شیعه تقیّه برای جلوگیری از هر مهلکه و زبانی که مندوحه نداشته باشد جایز است. از نظر مورد و کاربرد، علمای سنی تقیّه را تنها در برخورد با غیرمسلمانان خطرناک جایز می‌دانند، یعنی هرگاه مسلمانی در جمع غیرمسلمانان قرار گرفت و نتوانست به عقیده و آرمان دینی خود عمل کند برای رهایی از زیان و ضرر آن‌ها می‌تواند تقیّه کرده و به ظاهر با آن‌ها هماهنگ شود (رازی، ۱۴۱۱، ص ۱۲؛ المنار، ۱۳۳۸، ص ۲۸۱). دلیل آن‌ها این است که مدرک تقیّه آیه ۱۰۶ سوره نحل است و این آیه درباره عمل‌کرد عمّار یاسر با کفار قریش بوده است.

اما علمای شیعه به پیروی از ائمه معصومین علیهم‌السلام تقیّه را به اقتضای عقل در تمام مواقعی که مؤمن در مخاطره قرار می‌گیرد جایز می‌دانند، چه این خطر از ناحیه کفار باشد یا از ناحیه پیروان مذاهب اسلامی که با عقیده و مذهب او مخالف هستند. با نگاهی به تاریخ اسلام در می‌یابیم که اوج بحث تقیّه و ملاحظه‌کاری‌های شیعه در زمان امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام و با سفارش و توصیه ایشان بوده که دلیل آن نیز شرارت‌های حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس و حامیان آن‌ها بوده است. حاکمان این قوم هر چند به ظاهر مسلمان بودند اما به دلیل این‌که خطر آن‌ها دست کمی از خطر کفار نداشت، ائمه معصومین علیهم‌السلام پیروان خود را توصیه به تقیّه می‌کردند.

جابر بن یزید جعفی از شخصیت‌های ممتاز و وارسته معاصر امام باقر علیه‌السلام می‌گوید: من وارد مدینه شده و به خدمت امام باقر رسیدم، آن حضرت از من پرسید: اهل کجایی؟ گفتم: اهل کوفه هستم. فرمود: از چه قبیله‌ای؟ گفتم: از قبیله جعفر. فرمود: برای چه کاری به این جا آمده‌ای؟ گفتم: برای این‌که درس بخوانم. فرمود: نزد چه کسی؟ گفتم: نزد شما. فرمود: اگر کسی از تو پرسید اهل کجایی بگو اهل مدینه. گفتم: آیا این دروغ نیست؟ فرمود: نه، هر کس وارد شهری شود، تا در آن جا مقیم است اهل آن جا می‌باشد (شهر آشوب، ۱۳۳۵، ص ۲۰۰). جابر پس از مدتی که از محضر امام علیه‌السلام باقر کسب علم و دانش نمود به کوفه بازگشت و ضمن این‌که مورد توجه مردم قرار گرفت از طرفی نیز مورد خشم و کینه هاشم بن عبدالملک واقع شد. وی به والی کوفه نوشت او را به قتل برساند. قبل از رسیدن نامه هشام به کوفه، نامه امام باقر علیه‌السلام به دست جابر رسید که در

آن توصیه شده بود خود را در انظار مردم به دیوانگی بزن تا از خطر هشام در امان باشی. جابر با دریافت نامه امام، در کوچه و بازار همانند دیوانه‌ها رفت و آمد می‌کرد و هنگامی که والی کوفه جهت اجرای فرمان هشام سراغ او را گرفت، گفتند او مرد فاضل و با کمالاتی است اما چند روزی است دیوانه شده و قابل تعقیب نمی‌باشد. بدین ترتیب و در نتیجه اجرای سیاست تقیه جابر جان سالم به در برده و از شر هشام نجات یافت (شهر آشوب، ۱۳۳۵، ص ۱۹۱).

بنابراین، از نظر علمای شیعه در هر جا که خطری از ناحیه کافر یا مسلمان، مؤمنی را تهدید نماید، تقیه لازم است. اما از نظر حکمی نیز میان علمای شیعه و سنی اختلاف است. اهل سنت تقیه را به این معنا جایز می‌دانند که فرد مسلمان هنگامی که خود را در خطر مرگ ببیند می‌تواند در برابر دشمن کافر سرسختانه به عقیده خود عمل کند هر چند به قیمت جان او تمام شود و یا می‌تواند تقیه کند و با دشمن همگام گردد. ابن کثیر دمشقی می‌گوید: «اتفق العلماء علی ان المکره علی الکفر یجوز له ان یوالی ابقاء لمهجته و یجوز له ان یأبی کما فعل بلال رضی الله عنه؛ تمام علما اتفاق نظر دارند که شخص مجبور به کفرگویی می‌تواند برای حفظ جان خود با کفار دوستی کند و نیز می‌تواند امتناع نموده و تسلیم آن‌ها نشود، چنان‌که بلال در برابر کفار تسلیم نشد (دمشقی، بی‌تا، ص ۶۰۹) زمخشری از مفسرین اهل سنت نیز در این باره می‌گوید: «فان قلت ای الامرین افضل، فعل عمّار ام فعل ابویه قلت بل فعل ابویه لان فی ترک التقیه و الصبر علی القتل اعزازاً للاسلام؛ اگر بگویی کدام یک از دو عمل بهتر است، کار عمّار یاسر یا کار پدر و مادر او، من می‌گویم کار پدر و مادر او بهتر است چون این‌که در ترک تقیه و صبر و تحمل در برابر کشته شدن عزت اسلام نهفته است (زمخشری، ۱۴۰۷، ص ۶۳۷). بنابراین، حکم تقیه از نظر علمای سنی حداکثر ترخیص است نه عزیمت، اما از نظر علمای شیعه به پیروی از ائمه معصومین علیهم‌السلام تقیه برای حفظ نفس از خطر قتل واجب است. شیخ طوسی در این باره می‌گوید: «والتقیة عندنا واجبة عند الخوف علی النفس؛ تقیه در نظر علمای شیعه هنگام ترس از کشته شدن واجب است (طوسی، ۱۴۱۲، ص ۴۳۵).

## فرق میان کذب و نفاق و تقیّه

مسئله‌ای که برخی از اندک‌اندیشان یا مغرضین را وادار به موضع‌گیری در برابر سیاست تقیّه کرده است وجود تشابه ظاهری میان شیوه تقیّه و رفتار منافقانه است. از این رو می‌گویند: تقیّه نوعی نفاق و دروغ و غش در دین می‌باشد. موسی جارالله وهابی از نقادان اهل سنت می‌گوید: «والتقیّه علی ماعلیه الشیعة غشّ فی الدین وکلّ یعلم أنّ من اظهر بلسانه مالم یعتقده بقلبه فهو کذب و نفاق تجهیزها الشیعة لغرض عدائی»؛ تقیّه‌ای را که شیعه معتقد است غش در دین می‌باشد و همه می‌دانند که هر کس چیزی را به زبان جاری کند که به قلب معتقد نباشد آن دروغ و درویی خواهد بود و شیعه آن را برای یک هدف دشمنی آماده می‌سازد (جارالله، ۱۳۶۹ ق، ص ۱۷۲).

علمای شیعه در کتاب‌های خود بیان کرده‌اند که تقیّه برای حفظ نفس از خطر دشمن است و این شیوه‌ای بوده است که عمار یاسر به آن عمل کرده و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با استناد به وحی آن را امضا نموده و دستورالعملی برای تمامی مسلمانان در مواقع خطر قرار داده است. به نظر می‌آید موسی جارالله مانند اسلاف خود چون ابن تیمیّه و ابن حجر عقلانی مأموریت داشته که به هر بهانه راست یا دروغ به شیعه جسارت کرده و آن‌ها را منحرف از سیاست دینی معرفی نماید. البته نباید اشتباه کرد که تقیّه با کذب و نفاق فرق ماهوی دارد، زیرا همان‌گونه که بیان شد، در تقیّه، شخص مسلمان از باب ناچاری و برای حفظ جان و ناموس خود از خطر دشمن، عقیده قلبی خود را پنهان می‌کند و به ظاهر با دشمن مماشات می‌نماید. پس مؤمن در حقیقت و پندار حق‌گرا است و در ظاهر و گفتار یا کردار از ترس جان و ناموس همگام با مخالف است، اما اهل کذب و نفاق در حقیقت و پندار باطل‌گرا است و اسلام و ایمان را قبول ندارد و برای بهره‌وری از زندگی مؤمنین و رسیدن به اهداف باطل خود، در برخورد با مؤمنین چهره عوض می‌کند و خود را مؤمن معرفی می‌نماید. قرآن ماهیت درونی آن‌ها را از زبان خود آن‌ها چنین بیان می‌کند: «و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انما نحن مستهزءون»؛ هنگامی که با مؤمنین برخورد می‌کنند می‌گویند ما مؤمن هستیم و هنگامی که با عناصر شیطانی خود خلوت می‌نمایند می‌گویند ما با شما هستیم و مؤمنین را

مسخره می‌کنیم (بقره، ۱۴) و در رابطه با شیوه کاری آن‌ها می‌فرماید: «اتخذوا ایمانهم حجة فصدوا عن سبیل الله انهم ساء ما کانوا یعملون»؛ سوگندهایی که برای اقناع مؤمنین به کار می‌برند را سپری برای نیات و اهداف خود قرار داده و با این شیوه راه بندگی و خداپرستی را مسدود می‌نمایند، اینان بدعملی را انجام می‌دهند (منافقین، ۲). پس اهل کذب و نفاق تلاش می‌کند با تظاهر به حقانیت، به اهداف خود دست یابد و واهمه‌ای هم از این درویی ندارد. بنابراین، غش در عقیده و آرمان باید درباره منافقین کاربرد دارد، نه اهل تقیه که به عشق و وصول به حق به‌رغم میل باطنی خود، از ترس دشمن چندگامی را با او هم‌قدم می‌گردد. پس از نظر منطقی نسبت میان کذب و نفاق و تقیه تباین است و فرق کلی با یکدیگر دارند.

## حکمت امضای تقیه

با توجه به این‌که اسلام اصولاً بشر را به یک‌پارچگی ظاهری و باطنی فراخوانده و توصیه می‌نماید که از هر حرکت ریایی و غیرحقیقی پرهیز نمایند این سؤال مطرح است که چرا تقیه را که نوعی دوگانه عمل کردن است به صورت دستورالعملی لازم فراراه افراد قرار داده است.

پاسخ آن است که در اسلام حفظ جان از اهم مسایل مماشنی و ممدادی به حساب می‌آید و هر حکمی که اجرای آن ماخل آسایش و سلامت انسان باشد تا ناسلامتی حاکم است ملغی می‌باشد؛ به عنوان مثال روزه که از تکالیف الهی بوده و بر هر فرد مسلمان بالغ و عاقل واجب است اگر برای شخصی ضرر داشته باشد موظف به افطار آن است. تقیه نیز به عنوان سپری برای حفظ جان افراد در برابر خطر خصم وظیفه دانسته شده است. امام باقر علیه السلام در این باره می‌فرماید: التقیه فی کل شیء یضطر الیه ابن آدم فقد احله الله له؛ تقیه در هر چیزی که انسان ناچار شود آن را انجام دهد خداوند آن را برای او حلال نموده است (کلینی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۰) امام صادق نیز فرموده است: «التقیة ترس الله بینه و بین خلقه»؛ تقیه سپری است که خداوند میان او و خلق قرار داده است (همان). پس تقیه راه‌گزینی است که اسلام برای نجات پیروان خود و حفظ جان آن‌ها تجویز

نموده است و حکایت از اهمیتی دارد که اسلام برای حفظ نفوس قایل می‌باشد و منافاتی با مبارزه با درویی و ریاکاری نیز ندارد.

### تجویز تقیّه با تقدیر از شهادت منافات ندارد

ناگفته نماند که اسلام با مماشات بی‌جا و ذلت‌بار به شدت مخالفت کرده و از افراد شجاع و دلاور که در برابر موضع‌گیری‌های دشمن خود را نمی‌بازند تمجید و ستایش نموده است. قرآن خطاب به مؤمنین می‌فرماید: «یا ایّها الذین آمنوا من یرتدّ منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه اذلّة علی المؤمنین اعزّة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لایخافون لومة لائم ذلك فضل الله یوتیه من یشاء و الله واسع علیم»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه یکی از شما از دین خود برگردد و به آیین خصم بگراید و مرتدّ شود خداوند به زودی گروهی را جایگزین می‌نماید که آن‌ها را دوست می‌دارد و آن‌ها نیز خداوند را دوست می‌دارند، در برابر مؤمنین متواضع و فروتن هستند و در برابر کافرین با صولت و شکوه می‌باشند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای ترس ندارند، این فضل الهی است که خداوند به هر کسی که می‌خواهد می‌دهد و او گشاینده امور و دانا است (مائده، ۵۴). در این آیه از افراد باصولت و جسور در برابر کفار تمجید شده است و قرآن این روحیه را یکی از ویژگی‌های انسان‌های محبوب الهی معرفی کرده است. بدیهی است قرآن تناقض‌گویی نمی‌کند، به این معنا که از طرفی افراد دلاور و مقاوم در برابر خصم را مورد تعریف و تمجید قرار دهد و از طرف دیگر، عمل عمّار یاسر را سرآغاز فرهنگ دینی و اجتماعی پیروان خود معرفی نماید؛ بلکه تقیّه تنها استثنایی است که اسلام در موارد ضروری و بن‌بست‌های خطرناک جانی و غیره برای پیروان خود قرار داده است تا زندگی آن‌ها در مخاطره قرار نگیرد.

## مورد تقیه و تشخیص آن

پس از بیان اصل جواز تقیه و حکمت امضایی آن، این سؤال مطرح می‌شود که اولاً، مورد تقیه خاص است یا عام، یعنی فقط هنگام به خطر افتادن نفس کاربرد دارد یا این‌که شامل خطر ناموسی و مالی نیز می‌شود. ثانیاً، تشخیص مورد آن با چه ملاک و توسط چه کسی می‌باشد. ثالثاً، تقیه در موارد اکراه و اجبار است یا مورد اضطرار را نیز شامل می‌گردد.

در مورد بند اول، چنان‌چه قبلاً نیز اشاره شد، علمای اهل سنت تقیه را فقط در موارد خطر نفس تجویز می‌کنند و دلیل آن‌ها نیز شأن نزول آیه تقیه است که مربوط به جریان عمار می‌باشد. اما علمای شیعه با استناد به روایات اهل بیت و الغای خصوصیت، آن را به کلیه موارد خطر سرایت می‌دهند. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «التقیه فی کل ضرورة و صاحبها اعلم بها حین تنزل به»؛ تقیه در تمام مواردی است که مؤمن و مسلمان ناچار می‌شود و مجری تقیه خود بهتر می‌داند چه جایی باید تقیه کند (کلینی، ۱۳۱۸، ص ۲۱۹). صدر این روایت گویای آن است که محدوده عمل به تقیه وسیع بوده و ملاک جواز آن، ضرورت و در بن بست قرار گرفتن است، اعم از ضرورت نفسی، مالی، ناموسی و حتی شئونی و شخصیتی. در تمام این موارد شخص گرفتار می‌تواند تقیه کند. ضمناً پاسخ بند دوم نیز در این روایت بیان شده است که ملاک جواز تقیه ضرورت و ناچاری است و تشخیص این ضرورت نیز به عهده شخص گرفتار است. یعنی با توجه به آیه شریفه: «الانسان علی نفسه بصیره ولو القی معاذیره...»؛ هر انسانی به احوال نفس خود واقف و آگاه است و جایگاه هر کاری را می‌داند هر چند برای نابه جایی آن عذر بیاورد خود می‌داند که درست عمل کرده است یا نه (قیامت، ۱۵ و ۱۴)، فرد گرفتار خود مسئول تشخیص مورد تقیه است. اما در پاسخ به سؤال سوم، نخست باید به تفاوت اکراه و اضطرار توجه داشت و آن این‌که عامل اکراه اصولاً بیرونی و از ناحیه دیگران می‌باشد، چنان‌که عمار یاسر به دلیل اکراه دیگران تقیه می‌نمود؛ اما اضطرار عامل درونی دارد، مانند این‌که فقر یا بیماری مهلک از درون، شخص را در موقعیتی قرار می‌دهد که برای رهایی از آن، از کافر و مخالف کمک می‌گیرد و او در مقابل کمک به آن شخص،

انصراف او از عقیده را طلبد می‌نماید. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا مضطر به این معنا نیز مانند مکره و مجبور است و می‌تواند تقیّه کند یا این که عمل به تقیّه منحصر به مکره و مجبور می‌باشد. در روایتی از امام باقر علیه السلام، که قبلاً به آن اشاره شد، تقیّه در تمام اموری که انسان در آن مضطر می‌گردد مجاز دانسته شده است. در این روایت کلمه «مضطر» به کار رفته است و با توجه به این که اضطرار اعم از اکراه است و با لحاظ این امر که «انّ الضرورات تبيح المحظورات»، ممکن است گفته شود تقیّه برای تمام افراد ناچار اعم از مکره و مضطر در تمام امور جانی، مالی، ناموسی و شثونی جایز می‌باشد. مؤید این نظریه روایتی است که زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. وی می‌گوید: به امام صادق گفتم راجع به مسح روی کفش می‌توان تقیّه کرد، امام جواب داد: ثلاثة لا أتقى فيهن احداً شرب المسكر و مسح الخفين و متعة الحج؛ سه چیز است که اجازه نمی‌دهم کسی در آن تقیّه نماید: نوشیدن شراب، مسح روی کفش و انجام حج تمتع (حر عاملی، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۴۶۹). از حصر کلام امام استفاده می‌شود که غیر از این سه مورد در سایر امور تقیّه جایز است.

### حد نهایی تقیّه

باید دانست کاربرد تقیّه، که در جهت مصلحت مؤمنین و مسلمین جعل شده است، دارای حدی است که فراتر از آن جایز نخواهد بود؛ به این معنا که تقیّه برای حفظ جان و آرمان و عقیده تجویز شده است. حال اگر تقیّه کارایی خود را از دست بدهد و دشمن به گونه‌ای شریب باشد که در هر حال قصد نابودی مؤمن را داشته باشد در آن جا تقیّه جایز نیست، بلکه باید مقاومت کرد. امام باقر علیه السلام در این باره می‌فرماید: «أما جعل التقيّه ليحقن بها الدّم فاذا بلغ الدّم فليس تقیّه»؛ همانا تقیّه قرار داده شده است برای این که خون‌ها مصون بماند، پس هرگاه کار به قتل و خونریزی کشید دیگر تقیّه روا نیست (حر عاملی، همان، ص ۴۸۳). یعنی اگر وضعیت به گونه‌ای باشد که مؤمن و مسلمان با دشمن مماشات کنند یا نکنند در هر حال کشته می‌شوند، در این صورت تقیّه جایز نیست و اگر در تاریخ می‌خوانیم که افرادی به رغم حکم تقیّه، با دشمن مدارا نکرده و کشته شده‌اند،

بر این اساس می‌باشد؛ یعنی برای آن‌ها ثابت گردیده بوده که دشمن در هر حال آن‌ها را خواهد کشت، از این رو تقیّه نکرده و در جهاد با دشمن کشته شده‌اند به عنوان نمونه، در تاریخ آمده است که مسیلمه کذاب دو نفر را دستگیر کرده و از یکی از آن‌ها درباره نبوت حضرت محمد ﷺ سؤال کرد، او جواب داد: وی رسول خدا است. از او پرسید: درباره خودم چه می‌گویی، جواب داد: تو نیز رسول الله هستی. سپس او را رها کرد. آن‌گاه از دیگری راجع به نبوت حضرت محمد ﷺ سؤال کرد، او جواب داد: وی رسول خدا است. از او پرسید: درباره من چه می‌گویی: پاسخ داد من روزه‌ام. سه مرتبه او را مورد سؤال قرار داد و هر سه مرتبه پاسخ این بود که من روزه‌ام. مسیلمه او را به قتل رسانید. وقتی ماجرا به گوش پیامبر ﷺ رسید، فرمود: اما اولی به رخصت الهی که همان تقیّه باشد عمل کرده است و دومی فدای حق شده و گوارای او باد (زمخشری، ۱۴۰۷، ص ۶۲۷).

در این ماجرا، برای فردی که با مسیلمه مماشات نکرد معلوم شده بود که او مرد مدارا نیست، به همین خاطر تقیّه نکرده و به وظیفه خود عمل نمود و رستگار هم شد و فرد دیگر احساس کرده بود که مسیلمه اهل مماشات است، بنابراین به تقیّه عمل کرد و موفق گردید. پس هر دو نفر به علم خود عمل کردند. لذا، ملاک عمل به تقیّه یا ترک آن تشخیص فرد گرفتار می‌باشد. در ماجرای دیگر، عبدالله بن حذافه سهمی صحابی پیامبر ﷺ هنگامی که اسیر رومیان شد پادشاه روم از او خواست که مسیحی شود و نخست او را تطمیع نمود اما وقتی از این کار نتیجه‌ای نگرفت او را تهدید به مرگ کرده و در مقابل او نمونه‌هایی از شکنجه‌های طاقت‌فرسا را به اجرا درآورد تا از این طریق او را متقاعد سازد، اما عبدالله تشخیص داده بود که این اعمال در جهت فریب او است و آن‌ها او را نخواهد کشت، از این رو تقیّه نکرد و سرانجام با سرفرازی کامل به مدینه بازگشت (دمشقی، بی‌تا، ص ۶۰۹). هم‌چنین در ماجرای شهادت امام حسین علیه السلام، برای آن حضرت ثابت شده بود که یزید به هر صورت او را به شهادت خواهد رساند، به همین دلیل حضرت تقیّه نکرد. کسان دیگر مانند زید بن علی بن الحسین علیه السلام نیز بر همین ملاک عمل کردند و مأجور الهی می‌باشند.

## تقیّه عزیمت است نه ترخیص

با توجه به این که عمل به تقیّه و یا ترک آن بستگی به تشخیص فرد گرفتار دارد دیگر جایی برای این توهم باقی نمی ماند که گفته شود تقیّه ترخیص است نه عزیمت و حال آن که اهل سنت تقیّه را ترخیص می دانند (زمخشری، ۱۴۰۷، ص ۶۳۷).

منشأ این توهم آن است که آن ها تقیّه را یک وظیفه و حکم تکلیفی نمی دانند بلکه آن را یک عمل مباح تلقی می کنند، در صورتی که حفظ نفس از اهم تکالیف است و مؤمن همان گونه که وظیفه دارد نماز بخواند، موظف است خود را از خطر مصون بدارد. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «و لاتلقوا بایدیکم الی التهلكة»؛ با دست خود خویش را به هلاکت نیندازید (بقره، ۱۹۵)، می فرماید: این آیه مربوط به تقیّه است (حر عاملی، همان، ص ۴۶۷). با توجه به این که حکم در این آیه نهی است و نهی از نظر اصولی ظهور در حرمت دارد پس تقیّه یک حکم تکلیفی است نه این که ترخیص و اباحه باشد و اگر افرادی مانند میثم تمار و عبد بن حذافه و شخص گرفتار مسیلمه کذاب به تقیّه عمل نکردند دلیل بر نقض تکلیفی تقیّه نیست، زیرا تشخیص عمل به تقیّه مانند هر تکلیف دیگری به علم خود ملکف مربوط می شود و آن ها وظیفه خود را آن گونه تشخیص دادند که عمل کردند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پی آمد حکم تکلیفی تقیّه پرتال جامع علوم انسانی

با توجه به این که از نظر روایات و اجماع فقهای شیعه تقیّه در هنگام خطر یک دستورالعمل و جویی است و شخص موظف به انجام آن است این مسئله مطرح می شود که در امور عبادی مانند نماز و روزه و حج، مکلف در وضعیت عادی حق ندارد بر خلاف سنت شناخته شده عمل نماید و اگر تخطی کند عمل او باطل بوده و مرتکب گناه شده است و در برخی از آن ها مانند روزه، گذشته از کیفر اخروی، کفاره نیز به او تعلق می گیرد، حال اگر در وضعیت نامساعد اجتماعی مثلاً در میان جماعت اهل سنت متعصب که کیفیت نماز آن ها با نماز شیعه فرق دارد قرار گرفت و به حکم تقیّه مطابق

سنت آن‌ها عمل نمود آیا این نماز صحیح است و به اعاده و قضا نیاز ندارد، یا این‌که با گذر از موقعیت خطر اگر در وقت است باید اعاده و اگر خارج وقت است قضا نماید. یا مثلاً در مسئله افطار در ماه رمضان، اهل سنت با غروب آفتاب افطار می‌کنند، در حالی که از نظر شیعه غروب آفتاب زمان افطار نیست و اگر شخصی در وضعیت عادی در چنین وقتی افطار کند روزه او باطل است، اما اگر به حکم تقیّه افطار نماید آیا روزه او باطل است و باید قضا کند و تنها کفاره و گناه از او برداشته شده است یا این‌که این روزه مانند روزه در وضعیت عادی صحیح بوده و قضا هم ندارد. هم چنین در حج، روز عرفه و وقوف در عرفات، در وضعیت عادی باید با توجه به رؤیت هلال روز نهم ثابت شده باشد و از نظر مکانی نیز باید در محدوده جغرافیایی شناخته شده در عرفات اقامه گردد و اگر کسی با اختیار از این وظایف تخلف کند حج او باطل است، حال در صورتی که از نظر زمان و مکان به حکم تقیّه ناچار به تبعیت از اهل سنت گردد و دانسته بر خلاف معلوم خود عمل نماید آیا این حج رافع ذمه است و اعاده لازم نیست یا این‌که باید اعاده نماید. با توجه به این‌که ائمه معصومین علیهم‌السلام از شیعیان خواسته‌اند که تقیّه کنند و در برخی از روایات آمده است که: «صلو فی عشائره»؛ در جماعت آن‌ها شرکت کنید (حر عاملی، همان، ص ۴۷۱)، معلوم می‌شود وظیفه شیعه همان عمل به تقیّه است و عبادات او صحیح بوده و قضا و اعاده ندارد. فقها نیز به این روایات عمل کرده و آن را مجزی می‌دانند (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۳۲۱-۳۲۰).

## آثار حقوقی و کیفری تقیّه

از پی آمد حکم تکلیفی تقیّه که بگذریم، پی آمد حکم حقوقی و کیفری آن مطرح می‌گردد، به این معنا که اگر مباشر در جنایات مانند قتل نفس یا قطع اعضای بدن و یا تخریب اماکن و اتلاف اموال اشخاص مجبور بوده و از ترس جان خود مرتکب آن اعمال شده باشد آیا حکم تقیّه در این جا هم جاری است و شخص، همانند تقیّه در عبادت که هر چند بر خلاف حق عمل می‌کرد عبادت او صحیح و مسقط تکلیف بود، بری الذمه است و سبب باید قصاص شده یا خسارت پردازد، یا این‌که مباشر هر چند به حکم تقیّه

گناه نکرده اما از نظر حقوقی مسئول می باشد.

شیخ انصاری در این باره می گوید: عملی که با تقیه انجام می شود ظاهراً باطل است، زیرا اگر شخصی به حکم تقیه عبادتی را برخلاف انجام داد یا محرمی را مرتکب شد، این دلیل نمی شود که اعمال باطل و حرام او صحیح و حلال تلقی گردد مگر این که قایل شویم حدیث رفع که از پیامبر نقل شده است (بابویه قمی، بی تا، ص ۴۸۵) بیانگر این است که عمل مکروه نه تنها در اعمال عبادی نیاز به اعاده و قضا ندارد که در جنایات نیز مجازات و کیفر نخواهد داشت. اما انصاف آن است که حدیث رفع فقط ظهور در رفع مؤاخذه اخروی دارد، پس کسی که از باب تقیه ناچار به خوردن حرام و آشامیدن شراب گردیده یا نماز را همانند اهل سنت به جا آورده است کیفر اخروی ندارد اما معنای این رفع کیفر آن نیست که اعمال باطل او هم صحیح باشد (انصاری، ۱۳۷۵ ق، ص ۳۲۰).

قاضی ابن براج نیز در این رابطه می گوید: اگر نایب امام دیگری را مأمور به قتل کسی بنماید در حالی که مأمور می داند آن شخص مستحق قتل نمی باشد حق ندارد او را به قتل برساند و اگر از باب «المأمور معذور» وی را به قتل رسانید باید قصاص شود و کفاره بدهد، اما امر نه قصاص می شود و نه کفاره به عهده او است و اگر امر مأمور را مجبور به قتل بنماید به این صورت که به او بگوید وی را بکش و الا تو را می کشم باز هم حق ندارد او را بکشد، زیرا قتل مؤمن با اکراه دیگری مباح نمی گردد و اگر از ترس کشته شدن خود، او را به قتل برساند گناه کرده و باید قصاص شود (طرابلسی، ۱۴۰۶، ص ۴۶۷). هم چنین، شیخ طوسی می فرماید: اگر امیر شخصی را مجبور کند فردی را به قتل برساند و او را تهدید کند اگر که او را نکشی تو را می کشم، مأمور حق ندارد او را به قتل برساند و هیچ یک از علما در این حکم مخالفت نکرده است. پس اگر مأمور او را به قتل برساند قصاص خواهد شد. شافعی در رابطه با کیفر این قتل دو نظریه دارد: یکی این که، مباشر و آمر هر دو قصاص می شوند. دوم آن که، فقط مأمور قصاص می گردد و آمر باید نصف دیه را بدهد. ابوحنیفه مأمور مجبور را مقصر دانسته و می گوید او باید قصاص بشود اما هیچ کیفری متوجه آمر نمی باشد، نه قصاص، نه دیه و نه کفاره. قاضی ابویوسف نیز هیچ یک از آمر و مأمور را مستحق قصاص ندانسته و می گوید: مأمور به دلیل این که تحت فشار

قرار گرفته است مجبور بوده است، پس قصاص نمی شود و امر هم که مباشر قتل نبوده است، پس او نیز قصاص نمی شود (طوسی، ۱۴۱۲، ص ۱۰۱). برخی از فقهای متأخر شیعه در رابطه با مأمور مجبور به قتل می گویند: هر چند نظر مشهور فقها آن است که مأمور مجبور حق اجرای دستور آمر را ندارد و در صورت ارتکاب قتل قصاص می گردد اما این نظریه قابل خدشه است، زیرا هر چند حدیث اکراه امتنانی است و شامل این موارد نمی شود، اما مطلب از زاویه دیگر محل اشکال است و آن این که این مسئله جنبه اصولی داشته و از باب تراحم است، به این معنا که مأمور میان دو عذر مهم قرار گرفته است، یکی ارتکاب عمل حرام که قتل نفس محترمه باشد و دیگری ترک واجب که حفظ نفس و واقع نشدن در وادی هلاکت است و با توجه به این که این دو هیچ کدام بر دیگری رجحان ندارند ناگزیر به پذیرش این امر هستیم که مأمور مخیر است که یا دستور آمر را اجرا کند و نفس خود را حفظ نماید و یا مخالفت کرده و خود را بکشتن بدهد. با این فرض، قتل برای مأمور مجبور مجاز می گردد و ظالمانه و عدوانی نخواهد بود، پس قصاص ندارد اما باید دیه بدهد، چون خون مسلمان محترم است و نباید هدر برود (موسوی خویی، بی تا، ص ۱۳). از نظر مرحوم خویی در فرض مذکور هر چند تقیّه نیست و مأمور مجبور مجاز به قتل نخواهد بود اما از باب تراحم دو تکلیف، اولیوم حفظ نفس را ترجیح داده و مرتکب قتل شده است، اما به نظر می رسد ترجیح با قول مشهور فقها است، زیرا دلیل جعل تقیّه به صراحت بیان می دارد که هرگاه خلاف شرع منتهی به قتل و خونریزی باشد تقیّه مجاز نیست، زیرا تقیّه برای جلوگیری از خونریزی است. پس در این جا مورد از باب تراحم نیست، زیرا اولاً، ترجیحی در بقای نفس مأمور نسبت به نفس محترمه دیگری نیست تا مجوز اجرای قتل باشد. ثانیاً چنان چه بیان شد، روایت حد نهایی جواز تقیّه را قتل نفس معرفی کرده است، پس وقتی بحث قتل به میان آمد مقتضی برای اجرای آن وجود ندارد، بنابراین داخل در باب تراحم نخواهد شد و سایر دلایل مانند «ولانلقوا بایدیکم الی التهلکه» و وجوب حفظ نفس نیز مجوز اقدام مأمور نخواهد بود، زیرا این دلایل مربوط به مقام بدوی است که انسان نباید خود را در معرض هلاکت قرار بدهد، نه این که برای حفظ نفس خود مجاز باشد دیگران را بکشد.

بنابراین، مأمورین اجرای دستور فرماندهان نظامی و سیاسی که باعث اعدام افراد مؤمن و بی‌گناه می‌شوند مجرم بوده و باید قصاص شوند؛ یعنی مأمور در صورتی که می‌داند محکوم نظامی و غیره بی‌گناه بوده و نباید اعدام شود نمی‌تواند به بهانه اجبار و حفظ نفس، خود را تبرئه نماید بلکه اقدام او قتل عمد است و تقیّه در آن جایز نیست.

## نقش تقیّه در آثار وضعی

تا این‌جا بحث درباره نقش تقیّه نسبت به احکام تکلیفی عبادی و احکام حقوقی و کیفری بود. اکنون این بحث مطرح می‌شود که آیا تقیّه آثار وضعی اعمال را نیز تغییر می‌دهد یا نه، به عنوان مثال، وضو با کیفیت خاص از نظر شیعه رافع حدث اصغر است و یا عقود در معاملات با شرایط خاص صحیح بوده و موجب نقل و انتقال می‌گردد، حال اگر وضو به دلیل تقیّه درست انجام نشود و یا عقد و ایقاعی که حضور شهود شرط صحت آن است بدون شرایط لازم انجام شود آیا باز هم آثار صحت و نقل و انتقال بر آن‌ها مترتب می‌گردد، یا این‌که تقیّه فقط مسئله امثال امر را اصلاح می‌کند و آثار وضعی را تغییر نمی‌دهد، یعنی پس از رفع تقیّه باید وضو بگیرد و یا عقود و ایقاعات را مجدداً اجرا نماید. در مثال دیگر، اگر مردی را تهدید به قتل نمایند که با زنی بیگانه آمیزش نماید و او جهت حفظ جان خود تن به این کار داده و فرزندی از او متولد شود آیا می‌توان گفت چون به دلیل تقیّه انجام شده است و کیفری بر آن مترتب نیست پس فرزند هم ملحق به آن زن و مرد می‌باشد و مستحق ارث و سایر مطالبات خود از آن‌ها می‌باشد، یا این‌که تقیّه در این‌جا فقط کیفر این عمل که حدّ زنا باشد را مستفی می‌سازد و موجب حلّیت واقعی آمیزش و آثار آن، که الحاق ولد باشد، نمی‌گردد. برخی از فقها می‌گویند: مقتضای قاعده آن است که این آثار مترتب نشود، زیرا تقیّه تنها حفظ نفس و برای جلوگیری از ضرر و زیان است و مقتضی آثار مترتبه بر عمل صحیح نخواهد بود مگر این‌که دلیل خاصی غیر از دلایلی که اصل تقیّه را به ملاک جلوگیری از ضرر تجویز نموده وجود داشته باشد که بتوان با استناد به آن تمام آثار مترتب بر اعمال واقعی را بر این اعمال نیز بار نمود، که چنین دلیلی نیز وجود ندارد (انصاری، ۱۳۷۵ ق، ص ۳۲۵). نکته

قابل ملاحظه‌ای که در پایان این بحث شایان ذکر است آن است که اصولاً در عقود و ایقاعات نیت و قصد لازم است، یعنی بدون قصد انشاء، عقد و ایقاعی واقع نمی‌شود و قهراً آثار نقل و انتقال هم بر آن مترتب نمی‌گردد. با توجه به این نکته، عقد و ایقاع اکراهی هر چند به حکم تقیّه جاری شده باشد اما اکراه تنها می‌تواند جوارح مکره را قبضه کند اما جوانح و قلوب وی را نمی‌تواند در اختیار بگیرد و بدیهی است که مکره با قصد و رضایت خاطر صیغه عقد و ایقاع را اجرا نکرده است، پس اصولاً عقد و ایقاع اکراهی باطل بوده و آثاری بر آن مترتب نمی‌باشد. روایت وارده در این مورد نیز آن را تأیید می‌کند؛ زراره از امام باقر علیه السلام درباره طلاق مکره سؤال می‌کند، امام جواب می‌دهد: چنین طلاق صحیح نیست. امام صادق علیه السلام نیز همین جمله را در جواب سؤال عبدالله بن سنان بیان می‌فرماید. هم چنین یحیی بن عبدالله بن الحسن از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت علیه السلام فرمود: «لایجوز طلاق فی استکراه و انما الطلاق ما ارید به الطلاق من غیر استکراه و لا اضراء؛ طلاق اکراهی صحیح نیست و همانا طلاق آن است که بدون اکراه و اضراء به غیر انجام شود» (حر عاملی، ۱۳۸۷، ص ۳۳۱).

از مجموع این روایات استفاده می‌گردد که عقود اکراهی اثر مثبت نخواهند داشت، پس تقیّه و اکراه موجب نمی‌گردد که عقود اکراهی مانند عقود غیر اکراهی دارای اثر وضعی بوده و نقل و انتقال حاصل گردد. برخی از فقها اکراه را به دو قسم تقسیم نموده‌اند؛ اکراه به حق و اکراه به باطل. صاحب جواهر در این مورد می‌فرماید: و کیف کان فیستثنی من الحکم بالبطان الا اکراه بحق؛ در هر حال، اکراه به حق از اکراه به باطل استثنا می‌گردد (نجفی، بی تا، ص ۱۲). دلیل ایشان بر گفته خود، روایت محمد بن حسن اشعری از امام باقر علیه السلام است که در پاسخ مردی که سؤال می‌کند شوهر زن مؤمنه‌ای از محل فرار کرده و برخی از خانواده زن مرد فراری را تعقیب نموده و پس از دستگیری به او می‌گویند یا طلاق بده یا تو را به محل برمی‌گردانیم و مرد قبول می‌کند او را طلاق بدهد، می‌فرماید: تزوجی برحمت الله؛ زن شوهر کند (حر عاملی، ج ۱۵، ۱۳۸۷، ص ۳۰۸).

البته هر چند ظاهر این روایت آن است که مرد به اکراه طلاق داده است اما در حقیقت

مکره نبوده است، زیرا وی از زن و زندگی خود فرار کرده بود و وقتی خانواده زن از او خواستند تکلیف آن زن را معلوم کند او طلاق را اختیار نمود، پس طلاق اکراهی نبوده است. بنابراین، عقود و ایقاعات اکراهی مطلقاً پی‌آمد آثار متوقع از آنها نخواهند بود.

## نتیجه

تقیّه به معنی خودداری و حفظ نفس در مواقع خطر از شیوه‌های عقلانی است که در هر زمان برای بشر مطرح بوده است، به این معنی که هنگامی که با دشمن مواجه می‌شد و توان مقابله با او را نداشته است به حکم عقل برای رهایی از خطر و حفظ جان خویش به ظاهر با دشمن مماشات می‌کرد و دست از راه خود برمی‌داشته است، مانند مؤمن آل فرعون و امثال او. تقیّه در اسلام نیز به عنوان یک حکم سیاسی امضا گردید و مورد تأیید قرار گرفت. سرآغاز آن در اسلام با عملکرد عمار یاسر در مقابله با مشرکین شروع شد و بعدها هم جزء سیاست اجتماعی مسلمین قرار گرفت. البته تقیّه اصولاً برای حفظ نفس و دم می‌باشد و هنگامی که کار به قتل و کشتار کشید دیگر تقیّه روا نیست. تشخیص مورد تقیّه که ضرورت و ناچاری باشد با خود آن شخص است.

## مآخذ

- ۱- ابن منظور، لسان العرب (بیروت، انتشارات دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ ق).
- ۲- انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب (چاپ دوم: تبریز، بی نا، ۱۳۷۵ ق).
- ۳- بابویه قمی، خصال، ج ۲ (تهران، انتشارات علمیه اسلامیة، بی تا).
- ۴- جارالله، موسی، الوشیعة فی نقد عقاید الشیعة (ریاض، بی نا، ۱۳۶۹ ق).
- ۵- حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱ و ۱۵ (تهران، چاپ اسلامیة، ۱۳۸۷ ق).
- ۶- دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲ (بیروت، انتشارات دارالمعرفة، بی تا).
- ۷- رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر، ج ۸ (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ ق).
- ۸- رشید رضا، سیدمحمد، المنار، ج ۳ (مصر، بی نا، ۱۳۳۸ ق).
- ۹- زمخشری، محمودبن عمر، الکشاف (بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ق).
- ۱۰- شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴ (قم، چاپ حوزه علمیه قم، ۱۳۳۵).
- ۱۱- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۶ و ۸ (تهران، چاپ اسلامیة، ۱۳۷۴).
- ۱۲- طرابلسی، المذهب، ج ۲ (قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۶ ق).
- ۱۳- طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲ (بیروت، انتشارات دارالتراث العربی، ۱۴۱۲ ق).
- ۱۴- طوسی، الخلاف، ج ۳ (قم، چاپ کاظمین، بی تا).
- ۱۵- قرآن کریم.
- ۱۶- کلینی، اصول کافی، ج ۲ (تهران، چاپ صدیقی، ۱۳۱۸).
- ۱۷- موسوی خویی، مبانی تلکمة المنہاج، ج ۲ (بیروت، انتشارات دارالزهراء، بی تا).
- ۱۸- نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۳۲ (تهران، انتشارات اسلامیة).